



رابطه جریان نفاق با حکومت پیامبر اکرم (ص) در مدینه

به شهادت قرآن و ادله تاریخی، اهل مدینه و اطراف آن را منافقان تشکیل داده بودند؛ به گونه ای که در نبرد احد بیش از سیصد نفر (یک سوم سپاه مسلمانان) اهل نفاق بودند و از نیمه راه بازگشتند.

به شهادت قرآن و ادله تاریخی، اهل مدینه و اطراف آن را منافقان تشکیل داده بودند؛ به گونه ای که در نبرد احد بیش از سیصد نفر (یک سوم سپاه مسلمانان) اهل نفاق بودند و از نیمه راه بازگشتند.

به گزارش خبرنگار مهر، در بخش قبلی این یادداشت حسن رهبری، آورده بود: «نفاق» در قرآن، هم‌ردیف «کفر» آمده است و صفت کافرانی است که بدون اعتقاد به خدا و پیامبر (ص) و روز رستاخیز، در میان مسلمانان، تظاهر به اسلام و ایمان می‌کنند.

اکنون بخش دوم این مقاله را با هم می‌خوانیم:

برخی از دانشوران علوم قرآنی و اهل کلام را اعتقاد بر این است که ظهور و پیدایش منافقان، به دوران پس از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه منوره و پس از تشکیل حکومت اسلامی ارتباط پیدا می‌کند؛ و قبل از آن - یعنی در دوران مکه - خبری از آنان مشاهده نمی‌شود (نک: سبحانی، ۱۳۵۳، ۱۶)؛ [۱] زیرا نفاق، پدیده‌ای است که با وجود قدرت و حاکمیت اسلام، قابلیت ظهور می‌یابد نه در خارج از آن. جایی که قدرتی نیست، تسلیم ناخواسته و از روی ترس هم مفهومی نخواهد داشت.

چنین دیدگاهی هنگامی که با آیه ای درباره منافقان در سوره عنکبوت - که از سوره های مکی است - روبرو می‌شود، ناگزیر آن آیه را مدنی می‌داند که در داخل سوره مکی واقع شده است. آن آیه - که در قبل هم آمده است - چنین است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ ... وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ» (عنکبوت/۲۹، ۱۰) از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا ایمان آورده‌ایم!» اما هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می‌بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می‌شمارند؛ ولی هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید، می‌گویند: «ما با شما بودیم»!! مسلماً خداوند منافقان را می‌شناسد.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه به دیدگاه فوق اشاره کرده و در پاسخ آن چنین می‌نویسد: «بعضی از مفسران استدلال کرده‌اند این سوره یا این چند آیه در مدینه نازل شده است؛ چون آیات، پیرامون نفاق و منافقین بحث می‌کند؛ و ظهور و پیدایش منافقین مربوط به مدینه و بعد از هجرت می‌باشد که اسلام توانست شوکت و نیرویی به خود بگیرد. در حالی اسلام در مکه، گرفتار شدت و ضعف و ذلت بوده، و مؤمنان همواره در معرض اهانت قرار داشتند و در تنور فتنه‌ها و گرفتاری‌ها می‌سوختند. در آن روز رسول خدا (ص) و جامعه اسلامی نیرویی نداشت. مخصوصاً در مقابل قریش عزتی و شوکتی نداشت، تا کسی از ترس شوکتش تظاهر به اسلام کند و کفر باطنی خود را پنهان بدارد.

علاوه بر این آیه شریفه «وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ» (عنکبوت/۲۹، ۱۰) از نصرت و فتح و غنیمت خبر می‌دهد و معلوم است که همه این‌ها در مدینه اتفاق افتاده، نه در مکه و مانند این دو آیه، آیه: «وَمِنَ النَّاسِ جَاهِدٌ لِّجَاهِدٍ لِّيَفْسِهِ» (همان، ۶) است که گفتگو از جهاد می‌کند و معلوم است که جهاد و جنگ همه در مدینه و بعد از هجرت اتفاق افتاده است. ولیکن این نظریه سخیف و باطل است، و ادله‌ای که آورده هیچ دلالت به مدعایش ندارد.

اما داستان منافقان، اتفاقاً دلیل بر این است که آیه شریفه در مکه نازل شده است. برای این‌که در آن گفتگو از آزار و اذیت می‌باشد. مسلمانان در مدینه از کسی آزار و اذیت ندیدند؛ بلکه هر چه دیدند مربوط به مکه بوده است. اما آن ملاکی که در آیه برای نفاق ذکر کرد، که منافقان می‌گویند: «آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ» یعنی: ایمان آوردیم و بر این دعوی ادامه می‌دهند، تا آنجا که به خاطر ایمان به خدا اذیت شوند، آن وقت از حرف خود بر می‌گردند، این ملاک، ملاکی است که هم ممکن است در مکه تحقق پیدا بکند و هم در مدینه.

اما داستان نصرت آنان نیز مستلزم فتح و غنیمت نیست، بلکه مصادیق دیگری نیز دارد، که خداوند با آن گشایش به کار بندگان بدهد. علاوه بر این، آیه شریفه نمی‌خواهد بفرماید که نصرت خدا به ایشان رسید، بلکه می‌فرماید: اهل نفاق مادام که اذیتی ندیده‌اند دم از اسلام می‌زنند، همین‌که آزار دیدند به عقب برمی‌گردند؛ و اگر نصرتی از خدا به مؤمنان برسد، آنان نیز خود را جزو مسلمانان قلمداد می‌کنند، و برای این‌که از آن پیروزی سهمی ببرند می‌گویند: ما هم مسلمانیم، و با شما می‌باشیم. این عبارت «آزار دیدن»، دلالت بر وقوع آن دارد، چون می‌فرماید: و «همین‌که اذیت دیدند»؛ ولی درباره نصرت، این دلالت ندارد؛ چون فرموده: «و اگر نصرتی از خدا به مؤمنان برسد». معلوم است که کلمه «اگر» تنها امکان تحقق را می‌رساند، نه وقوع آن را؛

ساده‌تر بگوییم: کلمه «اگر» تنها دلالت دارد که چنین چیزی ممکن است واقع شود، و اما این‌که واقع هم شده، دلالت ندارد.

اما این‌که استدلال کرده به جمله «و من جاهد...» این نیز دلالت ندارد. برای این‌که در پیش توضیح دادیم که مراد از این جهاد، جهاد با نفس است نه قتال با کفار؛ پس حق مطلب این است که: آیات شریفه هیچ دلالتی ندارد بر این‌که سوره و یا بعضی از آن در مدینه نازل شده است.» [۲]

با توجه به دو رویکردی که مطرح شد، رویکرد نخست، سرآغاز نفاق را تشکیل حکومت اسلامی عنوان می‌کند، و رویکرد دوم، وجود جامعه اسلامی را. پس در رویکرد نخست، نفاق، محدود و منوط به وجود حکومت اسلامی و چه بسا در حاکمیت شخص معصوم است که در خارج از آن معنا و مفهوم چندانی نخواهد داشت؛ اما در رویکرد دوم، نفاق در مقابل اسلام است و تا اسلام است، نفاق هم زمینه ظهور و بروز خواهد داشت.

همچنین در دیدگاه نخست، نفاق، تنها در رعیت، قابل تعریف و تصور است، اما در دیدگاه دوم، موضوع فراتر از آن است؛ هم رعیت را در بر می‌گیرد و هم حاکمیت را. تاریخ گویای حکومت حاکمانی در عالم اسلام است که بدون داشتن کمترین اعتقادی به مبانی اسلام، به دلیل ترس از ملت یا به منظور فریب جامعه اسلامی و بقای حکومتش تظاهر به اسلام نموده است. مسجد و محراب بنا کرده، صحن و رواق پیشوایان دینی را بازسازی، طلاکاری و آذین‌بندی کرده، پای پیاده تا کربلا و مشهد را پییموده، به زیارت خانه خدا رفته، قرآن‌های نفیس چاپ و اهدا کرده، خود را امیرالمؤمنین، خادم‌الحرمین و خادم‌الحسین نامیده و منافقانه ده‌ها القاب مقدس را یدک کشیده است!

در مقابل، جوامع اسلامی بدون برخورداری از حاکمیت اسلامی همواره با افراد بی‌ایمانی روبرو بوده و خواهند بود که از ترس پدر و مادر، جوّ خانواده و منطقه و یا برای رسیدن به موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی، ماسک اسلامیت را بر چهره انداخته و در تظاهر به اسلام هیچگاه کم نیاورده است. و چه بسا که در افراط به مسجدروی و مسجدنشینی، «کیوتر مسجد» لقب یافته است؛ اما آن گاه که موقعیت اقتضا نموده یا برای ادامه تحصیل و کار و غیره، پای به دیار غیر اسلامی گذاشته، قرآن و جانمازی را که مادرش در جامعه‌دان او نهاده است هتاکانه به سویی پرتاب نموده و ماسک از چهره برانداخته، و با دنیای کفر هم‌آغوش گردیده است.

در گروه فراماسونری - که از هر صنفی در آن عضویت داشتند - گاه چهره‌های مقدس‌نمایی بودند که با حمایت دست‌های بیگانه، جز اسلام‌زدایی از کشور ایران نقشی را ایفا نمی‌کردند؛ اما آن گاه که صدای انقلاب اسلامی مردم ایران بر علیه رژیم ستمشاهی پهلوی در فضای کشور طنین‌انداز شد، یکی از سناتورها که از اعضای فراماسونری بود، در مجلس سنا چنین خطاب کرد:

«ما به سلسله پهلوی وفادار هستیم و می‌خواهیم شاهنشاه ۱۲۰ سال عمر بکنند ... اما دولت خوبی باید بیاید که ناراضی به وجود نیاورد ... این مملکت باید باشد تا از گلدسته‌های مساجد آن الله‌اکبر بلند شود ... دولت باید با جامعه روحانیت تماس حاصل کند ... تا این‌شاءالله وحدت ملت محفوظ بماند ...» [۳]

احمد کسروی نیز از آن قماش بود که بعد از سال‌ها تحصیل در حوزه و ارتزاق از سفره اسلام، عاقبت نقاب برافکنده و زبان و قلم بر نابودی اسلام و تشیع برمی‌افرازد؛ و چون خود را در کمر بند امن دولتی احساس می‌کند، تا انکار نبوت و وحی هم پیشروی می‌کند. [۴]

اعضای اصلی سازمان مجاهدین! که تحت تبلیغات افکار مارکسیستی در دام آن مکتب ضد الهی افتاده بودند در سال‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی ایران با توجه به فضای اسلام‌خواهی مردم ایران، چند صباحی در پوشش قرآن و نهج‌البلاغه تظاهر کردند و چون تبلیغات فرهنگی و فرنگی آنان مؤثر نیفتاد، دست به اسلحه برده و چهره نفاق را بیش از پیش آشکار نمودند.

این نمونه‌ها حاکی است که نفاق، همواره در تقابل با اسلام و مسلمانان است؛ چه اسلام حاکمیت داشته باشد و چه نداشته باشد. البته بدیهی است که نفاق در حاکمیت واقعی اسلام، دارای شدت و عمق بیشتری بوده و علاوه بر اهداف فرهنگی و اجتماعی، اهداف خاص سیاسی را هم بر علیه اسلام پشتیبانی می‌نماید.

وضعیت منافقان، پس از پیامبر خدا (ص)

به شهادت قرآن و ادله تاریخی، اهل مدینه و اطراف آن را منافقان تشکیل داده بودند [۵]؛ «به گونه ای که در نبرد اُحُد بیش از سیصد نفر (یک سوم سپاه مسلمانان) اهل نفاق بودند و از نیمه راه بازگشتند و رزمندگان راهی جبهه را نیز از حضور در صحنه

دفاع باز می‌داشتند. آنان از هیچ کارشکنی در برابر پیامبر اکرم (ص) و مسلمانان دریغ نداشتند و سنگین‌ترین تهمت‌ها را که تهمت فحشا بود به خانواده پیامبر زدند (جریانِ اِفک)؛ اما بعد از رحلت پیامبر اکرم و خانه‌نشینی شدن امیرمؤمنان - سلام الله علیه - یک باره اوضاع آرام شد؛ با این که نه آن منافقان همه مُردند و نه همه توبه‌کار و پرهیزکار شدند» [۶]

البته مرگ «عبدالله بن ابی» - رهبر حزب منافقان - حدود یک سال و چهار ماه قبل از رحلت پیامبر اکرم و مرگ «ابو عامر» - مرد شماره دو منافقان [۷] - در شامات در همان ایام [۸]، زمینه را برای فروپاشی تشکیلات نفاق فراهم کرده و تعدادی را به توبه و بازگشت به دامن اسلام سوق داده بود [۹]. همچنان پراکندگی گروه نفاق، پیدایش مذاهب گوناگون و استبداد و تحکم حکومت‌های پس از پیامبر، به برچیدگی تشکیلات آنان انجامیده بود [۱۰]، به گونه‌ای، «آنان با زمامداران زمان خود ساختند و به کام دل خود رسیدند.»

امیرمؤمنان (ع) وضعیت آنان پس از پیامبر خدا (ص) را چنین ترسیم می‌کند: «... ثم بقوا بعده فتقرَّبوا إلى أئمة الضلالة والدعاة إلى النار بالزور و البهتان فوَّتهم الاعمال و جعلوهم حکاماً على رقاب الناس فأكلوا بهم الدنيا و إنما الناس مع الملوک و الدنيا إلا من عصم الله» [۱۱]

- منافقان، پس از پیامبر باقی ماندند و با دروغ و بهتان، به پیشوایان گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش دوزخ، نزدیک شدند؛ پس به آنان ولایت و حکومت بخشیدند و آنان را برگردن مردم سوار کردند. بدین وسیله به خوردن و چاپیدن دنیا پرداختند، زیرا مردم همواره تابع سلاطین و دنیایند، مگر کسی که خداوند او را از دنیاگرایی باز دارد.

پس بنا بر سخن امیرمؤمنان (ع)، دنیاگرایی و رسیدن به مطامع دنیوی، از اهداف اصلی منافقان در جوامع اسلامی است. آنان برای رسیدن به این اهداف و نفوذ در صفوف مسلمانان، چند صباخی چاره‌ای جز استفاده از نقاب اسلامیت ندارند؛ و چون بدان دست یافتند دیگر برای ادامه شیوه‌های قبلی نیازی نمی‌بینند.

البته، مطالب بالا نه به مفهوم آن است که پس از پیامبر خدا (ص)، دیگر پرونده نفاق و منافقان برچیده شد و موضوع نفاق، منسوخ گردید؛ بلکه شکل‌ها و فرایندهای گوناگونی یافت که به مقداری از آن در صفحات قبل اشاره کردیم.

باید توجه داشت که نفاق هم‌زاد با اسلام است و تا اسلام هست، نفاق هم وجود خواهد داشت؛ هر چند که شیوه‌ها، شکل‌ها، و اندازه‌های آن متناسب با زمان، دچار تغییر و تبدیل شده باشد؛ اما حقیقتی را هم نباید فراموش کرد که با توجه به موضوعیت اصلی نفاق با خدا ناباوری و رسالت‌ستیزی، که سد راه پیشرفت اسلام و اهداف عالیه رسول خدا (ص) بوده است در حاکمیت ایشان در مدینه، واقعیت جدی‌تری داشته و بدان لحاظ مورد عتاب بیشتر خداوند متعال در قرآن کریم واقع گردیده است.

نفاق در روایات

توجه به مسأله نفاق در سخنان امامان معصوم (ع) نشان می‌دهد که آن، منحصر به زمان رسول خدا (ص) نبوده و طومار نفاق هیچ وقت پس از آن حضرت، در هم نیپیچیده است؛ بلکه در شکل‌های دیگری و گاه بسیار خطرناک‌تری جلوه کرده است.

اگر نفاق در زمان رسول خدا (ص) در افراد تحت حاکمیت اسلامی و در محدوده شهروندان مدینه و اطراف آن وجود داشته است، در دوران بعد از آن حضرت، تردیدی نیست که تاج و تخت نفاق، بر بلاد اسلامی چیره شده و اداره امور مسلمانان به دست اسلام نمایان و حاکمان منافق افتاده است.

معاویه، منافق زاده زبردستی که با همان شیوه نفاق وراثتی، با پوشیدن ردای پیامبری و گذاشتن عمامه امیرالمؤمنینی، توانست از امامت، خلع ید نموده و بر گستره‌ای از جغرافیای جهان اسلام حکومت رانده و حاکمیت نفاق را در درازای تاریخ اسلامی پایه‌گذاری نماید.

حال اگر امیرمؤمنان علی (ع) در نهج‌البلاغه از منافقان می‌نالد و صفات آنان را بازگویی می‌فرماید، ذکر مصیبت‌های رفته از دست آنان به اسلام و پیامبر نیست؛ و نبش قبر منافقان خاموش و از هم پاشیده نیست؛ بلکه بازگویی خطر و تهدید بزرگی به نام معاویه است که نابودی اسلام و قرآن را هدف قرار داده است. او اذان نفاق می‌گوید و در محراب نفاق، امامت جمعه و جماعت مسلمانان را به عنوان زعیم اسلامی بر دوش می‌کشد؛ و با شمشیر نفاق اموی، رسالت نبوی و امامت علوی را مورد هجوم همه جانبه قرار می‌دهد.

اینجاست که علی (ع) فریاد بر می‌آورد. اوصیکم عبادالله یتقوی الله، و اَحذَرُکُم اهلَ التَّفَاق، فإِتَهِم الضَّالُّونَ المُضِلُّونَ، و الزَّالُّونَ

– ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم؛ و از منافقان پرهیز می‌دهم؛ زیرا آنان گمراه کننده‌اند؛ خطاکار و خطا اندازند، به رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آیند؛ و به قیافه‌ها و زبان‌های گوناگون، خودنمایی می‌کنند، و در کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند؛ بد باطن و خوش ظاهرند؛ و در نهان برای فریب مردم گام برمی‌دارند؛ از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند؛ گفتارشان به ظاهر شفافبخش، اما کردارشان دردی درمان ناپذیر است؛ اگر چیزی بخواهند اصرار می‌ورزند؛ و اگر ملامت کنند پرده‌داری می‌نمایند؛ و اگر حکومت یابند از حد تجاوز می‌کنند؛ سخن باطل خود را شبیه حق جلوه می‌دهند؛ راه ورود به خواسته خود را آسان و طریق خروج از دام خویش را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می‌دهند؛ آنان دار و دسته شیطانند و شراره‌های آتش دوزخ.

آری! از کلام علی (ع) در نهج‌البلاغه برمی‌آید که بعد از رسول‌الله (ص) نفاق واقعی به دربارها و خانه‌های سیاسیونی خزید که از ترس مردم ناگزیر از حفظ برخی ظواهر اسلامی بودند تا آن‌گاه که بتوانند اساس دین را تخریب و تحریف نمایند.

البته در خارج از دربارها هم، نفاق خودنمایی داشته است اما نه به وسعت و عمقی که در آن بوده است.

کلمه نفاق در خارج از دربارها تابلوی هشدار دهنده‌ای به مسلمانان و چه بسا مؤمنانی بوده که گاه ضعف اعتقادی و ایمانی، پای آنان را لغزنده و راهی را که به پایانه نفاق منتهی می‌شود، آنان را هول می‌داده است. نمونه‌هایی از روایات در این باره چنین است:

۱- عن أبي عبدالله (ع) عن آبائه (ع) قال: قال النبي (ص): مَنْ سَمِعَ الْبِدَاءَ فِي الْمَسْجِدِ فَخَرَجَ مِنْهُ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَهُوَ مُتَافِقٌ إِلَّا أَنْ يُرِيدَ الرُّجُوعَ إِلَيْهِ. [۱۳]

– امام صادق (ع) از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: هر کس اذان نماز را در مسجد بشنود و بدون عذر شرعی، مسجد را ترک کند، او منافق است مگر این که بدان برگردد.

بدیهی است که طبق موازین شرعی، در این جا تعریف و موضوعیت نفاق نه آن نفاقی است که با کفر برابری داشته و مورد خطاب آیات قرآنی می‌باشد؛ بلکه تلنگاری است برای مسلمانی که صدای خدا را برای حضور در جماعات و مساجد می‌شنود، اما نسبت بدان بی‌اعتنایی و کم‌توجهی نشان می‌دهد، مبدا که این بی‌اعتنایی زمینه‌ساز بی‌اعتنایی‌های دیگری و بزرگتری باشد که انسان را تا ورطه کفر راه می‌نماید.

۲- عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: صَلَاةُ الْجُمُعَةِ فَرِيضَةٌ وَ الْاجْتِمَاعُ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ مَعَ الْإِمَامِ فَإِنْ تَرَكَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ ثَلَاثَ جُمُعٍ مُتَوَالِيَةٍ تَرَكَ ثَلَاثَ فَرَائِضَ وَ لَا يَدْعُ ثَلَاثَ فَرَائِضَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ إِلَّا مُتَافِقٌ. [۱۴]

– حضرت امام باقر (ع) فرمود: نماز جمعه واجب است و حضور در آن با وجود امام (معصوم) نیز واجب است؛ پس هر مردی که بدون علت، سه جمعه (متوالی) آن را ترک کند همانا سه نماز واجب را ترک کرده است، و سه نماز را ترک نمی‌کند مگر شخص منافق.

حضرت امام صادق (ع) فرمود: الرِّيَاءُ شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ إِلَّا الشَّرَّكَ الْخَفِيَّ وَ أَصْلُهَا الْيَقَاقُ. [۱۵]

– ریا و ظاهرسازی درختی است که میوه‌ای جز شرک پنهانی ندارد و ریشه آن نفاق است.

و پیامبر خدا (ص) می‌فرماید: أَكْثَرُ مُتَافِقِي هَذِهِ الْأُمَّةِ قَرَأُوهَا. [۱۶]

– بیشترین منافقان این امت قاریان قرآن است.

همه این روایات و روایات مشابه آن‌ها حکایت از آن دارد که مسلمانان همگی در معرض بیماری نفاق می‌باشند؛ و چه بسا عباداتی که با باختن رنگ خدایی و جلب توجه مردم، بویی از نفاق به خود گرفته و اعمال انسانی را در محضر الهی نادیده و ناکرده می‌نماید، و انسان را از راه تکامل خود که عمل با اخلاص است، باز می‌دارد. بدیهی است که هر جا اخلاص رنگ ببازد، نفاق که ضد اخلاص است، جایگزین آن خواهد شد.

ادامه دارد ...

پی نوشتها:

[۱]- نک: دشمنان دوست نما، ۱۵؛ منشور جاوید، ۴، ۱۰ و ۲۶.

[۲] - المیزان، ۱۶، ۱۵۸.

[۳]- در این باره بنگرید به کتاب: نبرد با بی‌دینی، نوشته حاج سراج انصاری. انصاری، سراج، نبرد با بی‌دینی، چاپ دوم، کتابفروشی بنی‌هاشمی، تبریز، ۱۳۴۵ ش.

[۴]- تاریخ سیاسی معاصر ایران، ۲، ۲۵۷. مدنی، سید جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران (جلد دوم) دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۱ ش.

[۵]- نک: المیزان، ۱۵، ۱۶۱.

[۶]- تسنیم، ۲، ۳۵۲.

[۷]- ابو عامر، به دلیل نپذیرفتن اسلام - هر چند به ظاهر - از منافقان بشمار نمی‌رود؛ ولی با توجه به پشتیبانی و هدایت گروه منافقان، در زمره رهبران آنان قرار دارد.

[۸]- تفسیر قرطبی، ۷، ۳۲۰.

[۹]- منشور جاوید، ۴، ۱۲۷.

[۱۰]- المیزان، ۳، ۳۷۵ و ۱۵، ۱۶۱.

[۱۱]- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

[۱۲]- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

[۱۳]- تهذیب، ۳، ۲۶۲.

[۱۴] - محاسن برقی، ۱، ۸۵.

[۱۵] - مصباح الشریعه، ۳۲.

[۱۶]- کنز العمال، ۱۰، ۸۱.

نویسنده: حسن رهبری